پایگاه‌های جدید نظامی آمریکا آثار جنبی یا علل جنگ؟

از زمان پایان جنگ سرد در یک دهه پیش، آمریکا در عراق، سومالی، یوگسلاوی و افغانستان وارد جنگ شده است. این دخالت‌ها تحت لوای تحولات بشردوستانه برای قطع تجاوز، براندازی دیکتاتوری‌ها یا متوقف ساختن تروریسم صورت گرفت. در پی هر یک از این مداخله‌ها، توجه هواداران و منتقدان به طور یکسان به پیش‌بینی در مورد اینکه کشورهای بعدی کدام خواهند بود، معطوف شده است. ولی آنچه عمدتاً نادیده گرفته شد آثار به جای مانده از دخالت‌های آمریکا بود.

با پایان یافتن جنگ سرد، آمریکا با رقابت دو بلوک اقتصادی نوظهور در اروپا و آسیای شرقی روبه‌رو شد. هر چند که آمریکا آخرین ابرقدرت جهان محسوب می‌شد ولی شاهد افول قدرت اقتصادی خود نسبت به اتحادیه اروپا و بلوک اقتصادی شرق آسیا متشکل از ژاپن، چین و «چهار ببر» آسیایی بود. آمریکا با چشم‌انداز کنارگذاشته شدن از بخش عظیمی از قلمرو بزرگ اروپایی آسیایی از جنبه اقتصادی مواجه گردید. دخالت‌های عمده آمریکا از سال ۱۹۹۰ را باید نه تنها به عنوان واکنش‌هایی نسبت به «پاکسازی قومی» یا مبارزه‌جویی اسلامی تلقی کرد بلکه باید آن را در ارتباط با این تصویر جغرافیای سیاسی جدید دانست. از سال ۱۹۹۰، هر یک از مداخله‌جویی‌های مهم جانبه آمریکا در پشت سرخود یک رشته پایگاه نظامی در منطقه‌ای برای گذاشت که پیش از این آمریکا هرگز جای پایی در آن نداشت. ارتش آمریکا در یک برهه تاریخی و بسیار تعیین کننده در حال جا انداختن خود در مناطق استراتژیک جهان و اعمال نفوذ جغرافیای سیاسی آمریکا در این مناطق است. با ظهور «بلوک یورو» و «بلوک ین» شاید توان اقتصادی آمریکا کمرنگ شده باشد. ولی در امور نظامی، آمریکا هنوز یک ابرقدرت بلامنازع است. این کشور در حال احاطه سلطه نظامی خود در مناطق استراتژیک جدید به عنوان یک وزنه تعادل آتی در برابر رقبای اقتصادی و ایجاد یک «بلوک دلار» تحت حمایت نظامی به عنوان یک حائل است که ازاحیث جغرافیایی در حد فاصل رقبای عمده‌اش قرار می‌گیرد.

جنگ به خاطر پایگاه

هنگام طرح‌ریزی هر یک از حملات، برنامه‌ریزان توجه خود را به ایجاد تأسیسات نظامی جدید برای آمریکا یا تضمین حق استقرار در تأسیسات نظامی خارجی به منظور حمایت از جنگ آتی معطوف داشتند. ولی پس از پایان جنگ، نیروهای آمریکا خارج نشده و در پشت سر باقی ماندند و اغلب موجب ایجاد سوءظن و رنجش در بین جمعیت‌های محلی شدند. رفتاری بسیار شبیه آنچه که نیروهای شوروی پس از آزادسازی اروپای شرقی در جریان جنگ جهانی دوم با آن مواجه شدند. پایگاه‌های نظامی آمریکا صرفاً برای کمک به این مداخله‌ها ساخته نشدند بلکه خود مداخله‌ها نیز فرصت مناسبی برای استقرار پایگاه‌ها به‌وجود آوردند. البته تأسیس پایگاه‌های جدید ممکن است در درازمدت برای برنامه‌ریزان جنگی آمریکا تعیین‌کننده‌تر از خود جنگ و همچنین دشمنان آمریکا باشد.

قتل‌عام ۱۱ سپتامبر وابستگی مستقیم به جنگ خلیج‌فارس نداشت، اسامه بن‌لادن از دیکتاتوری اصولگرای سعودی در مقابل دیکتاتوری سکولار عراق در جنگ حمایت کرده بود. این حملات عمدتاً ریشه در تصمیم آمریکا مبنی بر باقی گذاشتن پایگاه‌هایی در پشت‌سر خود در عربستان سعودی و دیگر کشورهای خلیج‌فارس داشت.

استقرار دائم نیروهای جدید آمریکا در بالکان و افغانستان و اطراف آن می‌تواند سال‌ها بعد «انفجار» تروریستی مشابهی درپی داشته باشد. منظور این نیست که همه جنگ‌های آمریکا در دهه گذشته نتیجه نوعی توطئه هماهنگ شده بود تا آمریکاییان را حکمفرمای بی‌چون و چرای یک کمربند جغرافیایی سازد که بین یوسنی و پاکستان قرارداد. بلکه منظور نحوه طرح‌ریزی این مداخله‌هاست تا پاسخ‌های فرصت‌طلبانه نسبت به رویدادهایی باشد که به واشنگتن اجازه داده است در یک «منطقه حائل» درحد فاصل اروپا در سمت غرب، روسیه در سمت شمال و چین در جهت شرق جای پایی باز کرده و این منطقه را به قلمرو نفوذ آمریکاییان تبدیل سازد. درواقع این سلسله مداخله‌ها، کنترل یکپارچه آمریکا بر تأمین نفت هر دو بخش اروپا و آسیای شرقی را تضمین کرده است. این یک توطئه نبوده بلکه طبق معمول تنها یک اقدام تجاری محسوب می‌شود.

جنگ خلیج‌فارس

برخلاف وعده‌های اصلی آمریکا به متحدان عربش، جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس پایگاه‌های نظامی بزرگی در عربستان سعودی و کویت و نیز حق استقرار در بحرین، قطر، عمان و امارات متحده عربی دیگر کشورهای حوزه خلیج‌فارس بر جای گذاشت.

این جنگ همچنین نمود بیشتری به فعالیت پایگاه‌های هوایی موجود آمریکا در ترکیه داد.

جنگ خلیج‌فارس به ارث رسیدن نفت به آمریکا را در منطقه‌ای که انگلیس در اوایل دهه ۱۹۷۰ از آن خارج شده تکمیل کرد. با این حال خود آمریکا تنها پنج درصد از نفت مورد نیازش را از خلیج فارس وارد می‌کند و بقیه عمدتاً به اروپا و ژاپن صادر می‌شود. این دیدگاه ژاک شیراک رئیس‌جمهوری فرانسه که نقش آمریکا در منطقه خلیج‌فارس تضمین کنترل منابع تأمین نفت قدرت‌های اقتصادی اروپا و آسیای شرقی است دیدگاه درستی است. پس از جنگ ۱۹۹۱، آمریکا تصمیم گرفت در اطراف خلیج‌فارس پایگاه‌هایی دائمی داشته باشد تا نه تنها با صدام حسین مقابله و از تداوم بمباران علیه جراح حمایت کند بلکه نارضایتی‌های بالقوه در داخل پادشاهی‌های نفت‌خیز منطقه را فرونشاند.

مداخله در سومالی در سال ۹۳-۱۹۹۲ به شکست آمریکا انجامید ولی درک علت انجام این مداخله به اصطلاح «بشردوستانه» حائز اهمیت است. در دهه‌های ۸۰-۱۹۷۰ آمریکا از «زیاد باره» دیکتاتور سومالی در جنگ‌هایش با اتیوپی یک کشور تحت الحمایه شوروی پشتیبانی کرد. در عوض، زیاده‌باره به نیروی دریایی آمریکا حق استفاده از بنادر دریایی سومالی را داد که به طور استراتژیک در انتهای جنوبی دریای سرخ قرار دارند و کانال سوئز را به اقیانوس هند متصل می‌سازند. پس از سرنگونی زیاده‌باره، آمریکا متعاقباً هرج و مرج و بروز خشکسالی در سومالی را بهانه‌ای برای بازگشت به این کشور قرار داد. ولی مرتکب اشتباه شد چرا که در کنار یک گروه مخالف محمد عیدید جنگ سالار سومالی قرار گرفت. در نبرد موگادیشو که در فیلم «سقوط عقاب سیاه» به شکل یک داستان خیالی به تصویر کشیده شد ۱۸ سرباز آمریکایی و صدها سومالیایی کشته شدند. آمریکا از سومالی خارج شد و سرانجام در استقرار دریایی در بندر عدن در امتداد دریای سرخ در ساحل یمن با به دست آورد، بندری که بن‌لادن حمله خود به رزمناو آمریکای «یواس‌اس کول» را در سال ۲۰۰۰ انجام داد.

جنگ‌های بالکان

مداخله‌های آمریکا در بوسنی در سال ۱۹۹۵ و در کوزوو در سال ۱۹۹۹، ظاهراً در واکنش به «پاکسازی قومی» توسط صرب‌ها صورت گرفت. لیکن آمریکا برای جلوگیری از «پاکسازی قومی» مشابه توسط متحدان کروات و آلبانیایی خود در بالکان هیچ گونه دخالتی نکرد. مداخله‌های نظامی آمریکا در یوگسلاوی سابق به ایجاد پایگاه‌های نظامی در پنج کشور: مجارستان، آلبانی، بوسنی، مقدونیه و مجتمع «اردوگاه بوندساتیل» درجنوب شرقی کوزوو در صربستان انجامید. متحدان آمریکا در ناتو نیز به رغم آنکه همواره از اولویت‌های سیاسی مشابهی برخوردار نیستند در این مداخله‌ها مشارکت داشتند. اتحادیه اروپا ممکن است نه صرفاً از روی همبستگی بلکه به دلیل ترس از کنار گذاشته شدن کامل از نظم دهی منطقه پس از جنگ، همچون مناقشات خلیج‌فارس و افغانستان به جنگ‌های آمریکا بپیوندد. مداخله در کوزوو به‌ویژه با تشدید تلاش‌های اروپا برای تشکیل یک نیروی نظامی مستقل خارج از فرماندهی آمریکا در ناتو پیگیری شد. استقرار پایگاه‌های وسیع آمریکا در امتداد حاشیه شرقی اتحادیه اروپا که می‌توان از آنها برای اعزام نیرو به خاورمیانه استفاده کرد، تا حدی به دلیل این پیش‌بینی که ارتش‌های اروپا ممکن است روزی راه خود را در پیش گیرند، صورت گرفته است.

جنگ افغانستان

مداخله آمریکا در افغانستان ظاهراً واکنشی در قبال حملات ۱۱ سپتامبر بود و تا حدی با هدف براندازی طالبان صورت گرفت. ولی از نظر تاریخی، افغانستان در یک منطقه به شدت استراتژیک واقع بود که به آسیای جنوبی، آسیای میانه و خاورمیانه گسترش می‌یافت. این کشور همچنین در یک موقعیت مناسب در امتداد یک مسیر خط لوله نفت پیشنهادی شرکت «یونوکال» از میدان‌های نفتی دریای خزر تا اقیانوس هند قرار دارد. آمریکا پیش از این در حال استقرار نیرو در ازبکستان یک جمهوری همجوار افغانستان در شوروی سابق قبل از ۱۱ سپتامبر بود. در طول جنگ، آمریکا از پایگاه‌های جدید خود و حق استقرار در افغانستان، ازبکستان، پاکستان، قرقیزستان و در حد کمتر تاجیکستان استفاده کرده است. آمریکا در حال مستمسک قرار دادن تداوم بی‌ثباتی در افغانستان (همچون سومالی که عمدتاً حاصل رویارو قراردادن جنگ سالاران بود) برای حضور مداوم نظامی در سراسر منطقه است و حتی تصمیم دارد دلار را به عنوان واحد پول جدید افغانستان جایگزین سلسله پایگاه‌های نظامی جدید آمریکا در حال تبدیل شدن به پایگاه‌های دائمی برای حفاظت از زیرساختارهای جدید نفت دریای خزر هستند.

چرا جنگ؟

اولویت‌های جغرافیای سیاسی ممکن است به تشریح علت وارد جنگ شدن واشنگتن در همه این کشورها حتی موقعی که راه برقراری صلح باز بود کمک کند. جورج بوش رئیس‌جمهوری وقت آمریکا جنگ زمینی خود علیه عراق در فوریه ۱۹۹۱ را زمانی آغاز کرد که صدام پیش از این تحت یک طرح جداسازی شوروی در حال عقب‌نشینی از کویت بود. وی همچنین در سال ۱۹۹۲ نیروهایی به سومالی اعزام کرد به رغم آنکه قحطی در این کشور که وی از آن برای توجیه عمل خود استفاده کرده بود پیش از این کاهش یافته بود. رئیس‌جمهوری بیل کلینتون نیز در سال ۱۹۹۲ جنگی را علیه صربستان برای مجبور ساختن آن به عقب‌نشینی از کوزوو آغاز کرد در حالی که پیشتر یوگسلاوی بسیاری از شرایط وی در مورد عقب‌نشینی را در کنفرانس رامبویی پذیرفته بود. رئیس‌جمهور جورج دبلیو بوش نیز در سال ۲۰۰۱ بدون اعمال فشار دیپلماتیک زیاد بر طالبان برای تحویل دادن بن‌لادن یا اجازه دادن در نیروهای ضدطالبان (نظیر عبدالحق فرمانده پشتون) برای آنکه خود آنها بر نیروهای طالبان پیروز شوند به افغانستان حمله کرد. اولویت‌های جغرافیایی سیاسی همچنین ممکن است به تشریح عدم تمایل آمریکا برای اعلام پیروزی در این جنگ‌ها کمک کند. چنانچه آمریکا در سال ۱۹۹۱ صدام را از قدرت خلع می‌کرد، متحدانش در خلیج‌فارس خواستار خروج پایگاه‌های آمریکا می‌شدند ولی تداوم حفظ قدرت وی توجیه‌کننده بمباران شدید عراق و تداوم حضور در منطقه نفت‌خیز خلیج‌فارس خواهد بود. وجود این حقیقت که اسامه بن‌لادن و ملاعمر طی چهار ماه جنگ هنوز دستگیر نشده‌اند خود توجیه مناسبی برای استقرار دائمی پایگاه‌های آمریکا در آسیای میانه و جنوبی است.

هدف نهایی ایجاد حیطه‌های نفوذ جدید برای آمریکا و از بین بردن هرگونه موانع موجود، مبارزان مذهبی، ناسیونالیست‌های سکولار، دولت‌های متخاصم یا حتی متحدانی خواهد بود... که در سر راه ایستاده‌اند. شهروندان آمریکا ممکن است از این مداخله‌ها برای دفاع از «سرزمین» خود در برابر حمله یا حتی احداث پایگاه‌های جدید یا خط لوله نفت برای حفظ قدرت اقتصادی آمریکا استقبال کنند. ولی آشکار شدن بیشتر خطرات این استراتژی باعث خواهد گردید که آمریکاییان دریابند در مسیر خطرناکی حرکت می‌کنند و طی این مسیر اکثر جهانیان را در برابر آنها قرار داده و قطعاً به ۱۱ سپتامبرهای بعدی در آینده منجر خواهد شد.

منبع: کانترپانچ

مترجم: حسین روشن

(مسلمان) مورو در فیلیپین نیز.

موضوعات مشترک

چنانچه جنگ‌های آمریکا در دهه گذشته را در خلیج‌فارس، سومالی، بالکان، افغانستان یا جنگ‌های احتمالی جدید در یمن، فیلیپین یا کلمبیا ونزوئلا یا حتی «محور شرارت» عراق، ایران و کره شمالی را که از سوی بوش مطرح شده است مدنظر قرار دهیم همان موضوعات مشترک تکرار می‌شود. مداخله‌های نظامی آمریکا را نمی‌توان تنها به اشتهای سیری‌ناپذیر آمریکا برای نفت (یا کسب منافع نفتی) ربط داد هر چند که بسیاری از جنگ‌های اخیر ریشه در سیاست‌های نفتی دارد. تقریباً همه این جنگ‌ها را می‌توان با تمایلات آمریکا برای ساخت یا بازسازی پایگاه‌های نظامی در ارتباط دانست. پایگاه‌های نظامی جدید و کنترل فزاینده بر عرضه نفت را می‌توان به نوبه خود به دگرگونی تاریخی پدید آمده از دهه ۱۹۸۰ ربط داد: ظهور بلوک‌های اروپایی و آسیایی که از توان بالقوه‌ای برای جایگزینی با آمریکا و انحلال شوروی به عنوان ابرقدرت‌های اقتصادی جهان برخوردارند.

امپراتوری روم برای جبران ضعف کنترل سیاسی و اقتصادی خود بر مستعمره‌هایش کوشید تا از قدرت نظامی استفاده کند و آمریکا در عملکردی بسیار مشابه با شتاب خود وارد مناطق جدیدی از جهان می‌شود تا رقبایش را از این کار باز دارد. هدف پایان دادن به «ترور» یا تشویق «مردم‌سالاری» نبوده و بوش به هیچ یک از این اهداف ادعا شده نخواهد رسید. هدف کوتاه مدت استقرار نیروهای نظامی در مناطقی خواهد بود که ناسیونالیست‌های محلی از آنها بیرون رانده شده‌اند. هدف بلندمدت کنترل شرکت‌های آمریکایی بر نفت مورد نیاز اروپا و شرق آسیا خواهد بود چه نفت دریای خزر باشد و چه نفت دریای کارائیب.

هدف نهایی ایجاد حیطه‌های نفوذ جدید برای آمریکا و از بین بردن هرگونه موانع موجود، مبارزان مذهبی، ناسیونالیست‌های سکولار، دولت‌های متخاصم یا حتی متحدانی خواهد بود... که در سر راه ایستاده‌اند. شهروندان آمریکا ممکن است از این مداخله‌ها برای دفاع از «سرزمین» خود در برابر حمله یا حتی احداث پایگاه‌های جدید یا خط لوله نفت برای حفظ قدرت اقتصادی آمریکا استقبال کنند. ولی آشکار شدن بیشتر خطرات این استراتژی باعث خواهد گردید که آمریکاییان دریابند در مسیر خطرناکی حرکت می‌کنند و طی این مسیر اکثر جهانیان را در برابر آنها قرار داده و قطعاً به ۱۱ سپتامبرهای بعدی در آینده منجر خواهد شد.

منبع: کانترپانچ

مترجم: حسین روشن